

فرق فلسفه و عرفان

□ دکتر میرهادی موسوی نیا

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد سبزوار

می‌گوید: «موضوع هذا العلم هو الذات الأحادية ونعوتها الأزلية»^۳ (یعنی موضوع عرفان نظری ذات احدیت و اوصاف ازلی اوست).

چکیده

صائن الدین علی بن محمد التکره در «تمهید القواعد» که متن آن در کتاب «تحریر تمهید القواعد» مورد تحریر و تقریر واقع گردیده است در ضمن چند فصل متعرض و عهده‌دار تبیین موضوع علم عرفان گردیده است که خلاصه و فشرده آن باین شرح است:

عرفان نظری فوق فلسفه است، زیرا پیرامون وجود مطلق یعنی لابشرط مقسمی مباحثی را مطرح می‌نماید که عصارهٔ مسائل آن دربارهٔ تعینات آن مطلق است نه خود آن و فلسفه پیرامون وجود بشرط لا یعنی بشرط عدم تخصص طبیعی، ریاضی، اخلاقی و منطقی بحث می‌نماید و چون وجود لابشرط که موضوع عرفان است فوق وجود بشرط لا است که موضوع فلسفه

ممکن نیست دو چیز از هر جهت شبیه هم باشند بجهت اینکه دوگانگی معیار و ملاک، لازم دارد. اگر از همهٔ جهات شبیه هم باشند یکی خواهند بود و نه دو و یا بیشتر. عرفان نظری و فلسفه در مسائل متعددی همسو هستند و غایت هر دو، هستی‌شناسی است با دو دیدگاه متفاوت، بنابراین دو علم مستقل هستند و باید نسبت یکدیگر امتیازاتی داشته باشند. در این گفتار برآنیم که امتیازات آندو را مورد بررسی قرار دهیم.

کلید واژه

فلسفه؛

عرفان نظری؛

هستی‌شناسی؛

معرفت؛

موضوع؛

مسائل.

تفاوت از ناحیهٔ موضوع

تمایز علوم به تمایز موضوعات و تمایز موضوعات به تمایز حیثیات^۱ است. صاحب کتاب مصباح الانس موضوع علم عرفان را چنین معرفی می‌کند: «فموضوعه التخصیص به وجود الحق سبحانه من حیث الارتباطین»^۲ (یعنی موضوع اختصاصی عرفان، وجود حق است نه باعتبار حقیقت هستی بلکه وجود حقی که با دو وسیله با عالم ارتباط دارد). قیصری در شرح قصیدهٔ ابن فارض تعبیر مناسبی از موضوع علم عرفان دارد. وی در اینباره

۱. اضافه نمودن این قید برای اینستکه ممکن است یک چیز موضوع دو علم و یا بیشتر باشد: در یکی با عنوان خاصی و در دیگری با عنوان دیگری مثل بدن انسان هم موضوع علم چشم پزشکی است و هم موضوع امراض جلدی است. افزودن چشم و امراض جلدی دو موضوع را از یکدیگر تفکیک می‌نماید.

۲. فناری رومی، محمدبن حمزه، مصباح الأنس، ص ۱۳، چاپ حاج شیخ احمد شیرازی، ۱۳۲۳ ه. ق. قید اخیر «من حیث الارتباطین» برای اینستکه حقیقت هستی باعتبار اصل حقیقت «کنز مخفی» و «غیب الغیوب» و «لا اسم ولا رسم له» است که قابل اشارهٔ حسیه، عقلیه و وهمیه نمی‌باشد عنقا شکار کس نشود دام برچین کاینجا همیشه باد بدست است دام را؛ پس وجود حق از ناحیهٔ «اسماء» و «صفات» با عالم ارتباط پیدا می‌کند.

۳. جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص ۹۵، انتشارات الزهراء.

*** انحصار حقیقت هستی در باریتعالی از مسائل بدیهی نبوده بلکه نظری و اکتسابی است و نیازمند به اثبات می‌باشد و از مسائل عرفان بحساب می‌آید با این دید، موضوع عرفان «وجود لابشرط» است. ولیکن باتوجه به نتیجه و با قطع نظر از نظری بودن حقیقت هستی و با عنایت به اینکه بعقیده عارف، حقیقت هستی منحصر در الله است با این دید، باید گفت موضوع این علم باریتعالی است.**

اگر موضوع عرفان وجود باریتعالی باشد، عارف باید بدو دلیل درصدد اثبات خالق عالم برنیاید: یکی اینکه موضوع علم عارف است و بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد و دیگر اینکه به نظر عارف حق تعالی دلیل و آیت هر چیز است، اوست عاکس و سایر موجودات مانند عکس اویند، اوست ذی ظلّ و ماسوی ظلّ او و شتون او هستند، آفتاب آمد دلیل آفتاب، «یا من دلّ علی ذاته بذاته»^۷ اوست که ابن عربی گفته است: «فهو حق مشهود فی خلق متوهّم»^۸ با خلق متوهّم درصدد اثبات حق مشهود برآمدن، طریق عبث پیمودن است.

اثبات وجود حق تعالی از امهات مسائل فلسفه است و حکیم درصدد اثباتش برمی‌آید.

اگر موضوع عرفان «وجود لابشرط» باشد و موضوع فلسفه «وجود بشرطلا» است دراینصورت موضوع عرفان «مقسم» و موضوع فلسفه «قسم» خواهد بود، فرق مقسم و قسم نیازی به توضیح ندارد. پس تفاوت این دو علم از جهت موضوع واضح و روشن است.

۴. همان منبع، ص ۱۳.

۵. صدرالمآلهین، محمد، اسفار، ج ۱، ص ۲۴، چاپ دوم، دارالمعارف الإسلامیة.

۶. شیخ الرئیس، ابوعلی حسین بن سینا، الهیات کتاب شفا، ص ۲۱، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

۷. دعای صباح حضرت علی علیه السلام، ای خدایی که ذات خودت دلیل بر هستی تو است، این سخن کوتاه با کوتاهترین بیان اشاره به برهان صدیقین - که اسد و اخضر البراهین است - دارد (بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود - این همه قول و غزل تعبیه در منقارش).

۸. شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۱۰۴.

می‌باشد، در نتیجه عرفان نظری فوق فلسفه خواهد بود و محور اثباتی آن وحدت شخصی حقیقت وجود و حصر هستی در آن می‌باشد و هر چه بنام «جهان امکان» نامیده می‌شود نمود آن بود است نه آنکه خود دارای بود باشد.^۹

بطوریکه مشاهده شد مؤلف مصباح الانس و قیصری موضوع عرفان نظری را وجود باریتعالی معرفی نموده‌اند و لیکن آیت الله جوادی آملی و ابن ترکه «وجود لابشرط» را ارائه دادند که همه این بزرگواران قهرمان این میدان هستند و به آراء و عقاید یکدیگر کاملاً آگاه و مسلط هستند، بنابراین نمی‌توان گفت که اختلاف نظر در میانشان حاکم است. شاید بتوانیم اینگونه توجیه نماییم:

با توجه به اینکه انحصار حقیقت هستی در باریتعالی از مسائل بدیهی نبوده بلکه نظری و اکتسابی است و نیازمند به اثبات می‌باشد و از مسائل عرفان بحساب می‌آید با این دید، موضوع عرفان «وجود لابشرط» است. ولیکن باتوجه به نتیجه و با قطع نظر از نظری بودن حقیقت هستی و با عنایت به اینکه بعقیده عارف، حقیقت هستی منحصر در الله است با این دید، باید گفت موضوع این علم باریتعالی است.

موضوع فلسفه را از زبان خود فیلسوف باید بشنویم، در اسفار می‌گوید: «موضوع العلم الإلهی هو الموجود المطلق»^۹ موجود مطلق، موضوع علم الهی است.

شیخ الرئیس در الهیات کتاب شفا می‌گوید: «قظاهر لك من هذه الجملة أن الموجود بما هو موجود أمر مشترك لجميع هذه وأنه يجب أن يجعل الموضوع لهذه الصناعة»^۶ (از توضیحات گذشته ما برای تو روشن شد که موجود بعنوان «موجود» میان همه مسائل مذکور در این فصل، مشترک است و لازم و حتم است که همان، موضوع فلسفه شناخته شود).

با توجه بیان یادشده، موضوع علم عرفان با موضوع فلسفه فرق دارد، چون موضوع عرفان «وجود باریتعالی است من حیث الارتباطین» و یا وجود لابشرط است و لیکن موضوع فلسفه «وجود بشرط لا» می‌باشد. مقصود از بشرطلا یعنی بشرط عدم تخصص طبیعی، ریاضی، اخلاقی و منطقی.

تفاوت از جهت مسائل

فرق دوم این دو علم در مسائل و مطالب است. در اوایل الهیات کتاب شفا^۹ و اوایل اسفار^{۱۰} آمده است:

بحث از اسباب قصوی و مبدأ اولی که هر موجود معلولی بعنوان موجود معلول از او فیضان می‌نماید و بحث از عوارض موجود بعنوان موجود، بحث از مبادی و موضوعات علوم جزئییه، مسائل این علم را تشکیل می‌دهند.

مسائل عرفان عبارت است از بحث از کیفیت ظهور و صدور کثرت از ذات حق و رجوع کثرات به آن ذات و بیان اسماء الهیه و نعوت ربانیه و باین کیفیت رجوع اهل الله و کیفیت سلوک و مجاهدات و ریاضات و بیان نتیجه افعال سلاک الی الحق.^{۱۱}

کیفیت صدور کثرت در فلسفه جایگاه خاص خود را دارد، بنابراین «کیفیت صدور کثرت» از مسائل مشترک آیندو علم است.

تفاوت از طریق معرفت

سومین فرق اینستکه از چه راهی انسان می‌تواند به معرفت یقینی نائل آید که در فلسفه از قدیم الایام مورد بحث و گفتگو بوده و مکتبهای متعددی بوجود آمده است. دانشمندان اسلامی طریق معرفت را در نظر و کشف منحصر دانسته‌اند، که اولی طریقه اهل نظر و استدلال و دومی راه اصحاب ریاضت و مجاهدات و کشف و شهود است.

راهی که عرفا و صوفیه در باب معرفت می‌پایند کاملاً با طریقه فلاسفه متفاوت است، زیرا طریق روشن و راستی که سالک را به گوهر تابناک حقیقت می‌رساند «ذوق، وجدان، سیر، سلوک، مجاهدات، ریاضت، کشف و عیان است» و فقط از همین راه می‌توان به علم یقینی نایل آمد.

مؤلف مصباح الانس، دلایل و وجوه متعددی را بیان کرده است مبنی بر اینکه معرفت یقینی با ادله نظری متعذر و ناممکن است، در نتیجه راه آن را به طریقه عیان با کشف و شهود منحصر دانسته و در اینباره اصرار و پافشاری بخرج داده است. اینک برای مزید اطمینان

قسمتی از عبارت همان کتاب نقل می‌شود:

لَمَّا اتَّضَحَ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ أَنَّ لِتَحْصِيلِ الْمَعْرِفَةِ الصَّحِيحَةِ طَرِيقَيْنِ: طَرِيقَ الْبِرْهَانِ بِالنَّظَرِ وَطَرِيقَ الْعِيَانِ بِالْكَشْفِ، وَحَالَ الْمَرْتَبَةِ النَّظَرِيَّةِ قَدْ اسْتَبَانَ أَنَّهَا لَا تَصْفَوْنَ عَنِ خَلَلٍ، وَعَلَى تَسْلِيمِهِ لَا يَعْمَمُ، فَتَعَيَّنَ الطَّرِيقَ الْآخَرَ وَهُوَ التَّوَجُّهُ إِلَى اللَّهِ بِالتَّعَرُّفِ الْكَامِلَةِ وَالِاتِّجَاءِ التَّامِّ وَتَفْرِيقِ الْقَلْبِ الْكَلْبِيَّةِ عَنِ جَمِيعِ التَّعَلُّقَاتِ الْكُونِيَّةِ وَالْعُلُومِ وَالْقَوَانِينِ.^{۱۲}

برای اهل بصیرت و بینش روشن شد که معرفت صحیحه دو راه بیشتر ندارد: یکی طریق برهان و دیگری راه کشف و شهود است، و همچنین روشن شد که برهان نظری خالی از خلل نیست و بر فرض اینکه آنرا هم راه کسب معرفت بدانیم، فراگیر نیست، بنابراین راه معرفت مورد اطمینان منحصر می‌گردد به کشف و شهود و سیر و سلوک و تهذیب کامل و وابسته بودن به الله و فارغ ساختن قلب از همه تعلقات و از علوم و قوانین.^{۱۳}

آثار تهذیب نفس

مقصود مؤلف محقق (بجز دو کلمه آخری، والعلوم والقوانین) از متن یادشده واضح و روشن است. تهذیب باطن و سیر و سلوک مثبت، حقیقتی است که مورد تأیید عقل و شرع است. در همین مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من أخلص لله أربعين صباحاً تنفجر ينباع الحكمة من قلبه»،^{۱۴} (کسی که چهل روز خود را برای خدا خالص

۹. شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن سینا، کتاب شفا، ص ۲۲ و ۲۳.

۱۰. صدرالمتألهین، محمد شیرازی، اسفار، ج ۱، ص ۲۴.

۱۱. آشنیانی، سید جلال‌الدین، التصوف الإسلامی، ص ۲.

۱۲. فناری رومی، محمد بن حمزه، مصباح الانس، ص ۱۰.

۱۳. اگر بگوییم مقصود ایشان از قوانین، قانون منطقی است از جمله قوانین منطقی، «برهان» است که در قرآن کریم در هشت مورد بکار رفته است، در پنج مورد از منکرین حق خواسته شده است برای انکار حق و خطمشی باطل خودشان برهان ارائه نمایند. و از جمله قوانین منطقی «جدال احسن» است که در آیه ۲۵ سوره نحل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواسته است که در مناظره خود از جدال احسن بهره گیرد: «وجادلهم بالتی هی أحسن» که پیامبر عظیم الشان و ائمه معصومین علیهم السلام، در مناظرات خودشان از جدال احسن استفاده می‌نمودند، می‌ترسم مصداق این آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا اجنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم»، سوره حجرات، آیه ۱۲، واقع شده، گناهمند شوم، بدلیل عدم اجتناب از سوء ظن و لیکن این سؤال همچنان پاسخ می‌طلبد.

۱۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲.

بگرداند چشمه‌های حکمت از قلبش فوران می‌نماید).
 نمونه و شهادی از قرآن کریم ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا
 الْمُطَهَّرُونَ﴾^{۱۵} وجود لوح محفوظی قرآن کریم را فقط
 کسانی که از تعلق خاطر به غیر خدا مطهرند، درک
 می‌نمایند.

انسان بهر اندازه از تقوا بهره داشته باشد و قلب خویش
 را خلوت‌تگه معشوق حقیقی بگرداند و محبت دنیا و مقام و
 سایر تعلقات دنیوی جای پای در قلب او نداشته باشد
 بهمان نسبت از علوم افاضی و الهامی بهره‌مند می‌گردد
 (هر چند مسلمان هم نباشد). پیامبران و ائمه هدی علیهم‌السلام
 درس‌ناخوانده بودند: ﴿وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا
 تخطه يمينك اذ لا رتاب المبطلون بل هو آيات بينات في
 صدور الذين اوتوا العلم﴾^{۱۶} (پیش از اینکه به پیامبری
 مبعوث گردی کتابی نمی‌خواندی و خطی نمی‌نوشتی. اگر
 با کتابخوانی و خط‌نویسی سروکار می‌داشتی، برای
 یساره‌سرایان و باطل‌گویان زمینه باطل‌گویی فراهم
 می‌گردید بلکه این قرآن آیات بیناتی است در قلوب آنان
 که به مقام دریافت علم لدنی و الهی نایل آمده‌اند).

*** موضوع علم عرفان با موضوع فلسفه
 فرق دارد، چون موضوع عرفان «وجود
 باریتعالی است من حیث الارتباطین» و یا
 وجود لابشرط است و لیکن موضوع
 فلسفه «وجود بشرط لا» می‌باشد. مقصود
 از بشرط لا یعنی بشرط عدم تخصص
 طبیعی، ریاضی، اخلاقی و منطقی.**

فقط از راه سیر و سلوک و ریاضت و تهجد، در همه
 زمینه‌ها از جمله «علم» به مقام خلافة اللہی مفتخر
 گردیدند. ﴿يا أيها المرءل تم الليل إلا قليلاً نصفه أو انقص
 منه قليلاً أو زد عليه﴾^{۱۷} (ای گلیم بخود پیچیده نصفی از
 شب را به شب‌زنده‌داری پرداز و یا اینکه اندکی از نصف
 کمتر کن و یا اندکی به نصف اضافه کن). در آیه دیگر
 می‌فرماید: ﴿ومن الليل فتعجد به نافلة لك عسى أن يبعثك
 ربك مقاماً محموداً﴾^{۱۸} (مقداری از شب را با خواندن

نماز نافله بیدار بمان، شاید در اثر این شب‌زنده‌داری
 پروردگارت مقام محمود (شفاعت کبری) به تو عنایت
 نماید).

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

بغمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد

ارزش تهذیب باطن

شیخ‌الرئیس نابغه و اعجوبه‌ زمان خود همه علوم
 زمان خود را تقریباً بدون معلم یاد گرفت. با عمر کوتاه و
 مملو از حوادث، کتابهای زیاد و سنگین از خود بیادگار
 گذاشت که اعجاب‌انگیز است، کتب وی همیشه در
 حوزه‌ها و دانشگاهها، کتب درسی است، با اینحال درباره
 خویش گفته است:

دل گرچه در این واید بسیار شتافت

یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

ولیکن امام علی علیه‌السلام در خطبه ششقیه فرموده است:
 «بنحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير»^{۱۹} (از کوهسار
 شخصیت من، سیل دانش سرازیر است، پرندۀ هیچ خیالی
 نمی‌تواند پرواز نموده به قلۀ رفیع علمی من رسیده و
 بفهمد که من در میدان دانش در چه پایه‌ای هستم).

دلیل اینکه علی علیه‌السلام از چنین موقعیتی برخوردار بود
 این بود که وجودش، زندگی‌ش، قیام و قعودش، و حیات و
 مماتش همه برای خدا بود، در قلۀ رفیع «مخلصین» (به
 فتح لام) قرار داشت. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره ایشان
 فرمودند: «والایمان مخالط لحملك ودمك كماخالط لحمي
 ودمي»^{۲۰} (ایمان با خون و گوشت تو مخلوط است آنچنان
 که با خون و گوشت من مخلوط است).

هدف از آوردن این شواهد (که بلحاظ رعایت اختصار

درباره هیچیک شرح و بسطی ارائه نشد) تذکر این نکته

۱۵. سورة الواقعة، آیه ۷۹.

۱۶. سورة عنكبوت، آیه ۴۸ و ۴۹.

۱۷. سورة المرءل، آیه ۱ تا ۴.

۱۸. سورة الاسراء، آیه ۷۹.

۱۹. اوایل خطبه سوم از نهج البلاغه، دکتر صبحی الصالح، ص ۴۸.

۲۰. از فقرات دعای ندبه: قمی، حاج شیخ عباس، مفاتیح الجنان،

ص ۹۰۵.

است که آثار و خیرات و برکات ریاضت مشروع و مثبت مورد تردید هیچکس نیست، فقط بدلیل سنگینی و دشواریش افراد معدودی شداید و محرومیت‌های اینراه را تحمل می‌نمایند.

آنچه مسلم است اینستکه اکثر (اگر نگوییم همه) فلاسفه اسلامی از لحاظ اخلاقی متعبد و مقید به آداب شرع انور بوده‌اند و بعضی هم درعین‌اینکه اهل نظر و استدلال و برهان و محقق در فلسفه بودند در میدان عرفان نیز دستی پر داشتند.

در قرآن و سنت به عقل، تفکر و تعقل اهمیت و بهای فوق‌العاده‌ای داده شده است. هر کس مذاکره حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با هشام بن الحکم را (در جلد اول اصول کافی) از نظر بگذراند اهمیت مطلب را درک می‌نماید. بکار بردن عقل و تفکر غالباً و یا همیشه، با استدلال و نظر و صغری و کبری و نتیجه همراه هست.

چهارمین فرق: چهارمین تفاوت اینستکه حکما برای وجود و موجود مراتبی قائلند و میگویند مبدأ تعالی علة العلل است و به صادر اول و دوم و سوم و ... عقیده دارند، و معتقدند که هراندازه در قوس نزولی از مبدأ فاصله و واسطه بیشتری داشته باشد بهمان نسبت از تجرد و فعلیت کاسته می‌شود و ظلمانیّت و مادیت افزونتر می‌گردد. ولی عارف به بیش از یک حقیقت قائل نیست و ماسوی الله یعنی عالم مراتب ظهور او هستند، ظهور او - یعنی وجود منبسط و نفس رحمانی و حقیقت محمدیه و فیض مقدس - یک حقیقت است. «وما أمرنا إلا واحدة»^{۲۱} «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد».

ابن عربی در فص یوسفیه^{۲۲} از ظهور حق به «ظل الله» تعبیر کرده است و احتمالاً این تعبیر برای اولین بار از مختصات خود او باشد. و عبارت دیگر حقیقت وجودیه در ذات و جوهرش یکی است. تکرر بوسیله صفات و اسماء اوست و تعددی در آن نیست مگر بوسیله اعتبارات و نسب و اضافات. خلاصه اینکه عارف وحدت وجودی است^{۲۳} و کثرت از دیدگاه او امر متوهمی بیش نیست:

«أینما تُولُوا فثم وجه الله»^{۲۴}.

فما نظرت عینی الی غیر وجهه

ولا سمعت أذنی خلاف کلامه

پنجمین فرق: از ظاهر عبارت مصباح الانس چنین برمی‌آید که فلاسفه عموماً معتقدند که عقل اول صادر اول است و می‌گوید: اصل «الواحد لا یصدر منه إلا الواحد» نزد ما مسلم است، ولیکن عقل اول را بعنوان صادر اول نمی‌پذیریم. وجوه متعددی بر اثبات قول عرفا و بر ردّ عقیده فلاسفه ذکر کرده است، بلکه صادر اول «وجود منبسط» ورق منشور و تجلی ساری الهی است.

«صدرالمتألهین نظریه فلاسفه و عرفا را در این مورد هم جمع کرده است که حاصلش این است که صادر اول در مقام تعین وجود منبسط ولی در مقام متعین، عقل اول است»^{۲۵}.

ششمین فرق: فرق ششم اینستکه فلاسفه به علت و معلول معتقدند در نظر فیلسوف و حکیم نظام هستی بترتیب از اشرف موجودات یعنی عقول، شروع و قوس نزول در ماده پایان می‌رسد. در نظر فلاسفه، عقول واسطه فیض - باذن الله - در مادون هستند. اما بعقیده عارف علت و معلول باین معنی مشعر به کثرت است و او که به ترانه: «لیس فی الدار غیره دیار» مترنم است مخالف هر نوع کثرت می‌باشد و معتقد است هر چیزی که در عالم غیر واجب مترائی گردد، ظهور او و تجلیات صفات اوست که آنهم در حقیقت، عین ذات اوست، هر چیزی که در عالم درک می‌کنیم همان وجود حق در اعیان ممکنات است.

یکی از شاهکارهای بزرگ‌مرد میدان تحقیق - صدرالمتألهین - همین است که علیتی را که فلاسفه قبل می‌گفتند، با برهان به تجلی و تشان برگردانید و میان فلاسفه و عرفا در این مورد بخصوص هم آشتی برقرار کرد. اینک متن اسفار در این مورد:

قد آل الأمر بحسب السلوک العرفانی الی کون العلة منها أمراً حقیقیاً والمعلول جهة من جهاته ورجعت العلیة المسمی بالعلة وتأثیره للمعلول الی تطوره

۲۱. سورة القمر، آیه ۵۰. یعنی ایجاد که همان کلمه «کن» است یکی بیش نیست.

۲۲. فص یوسفیه، ص ۱۰۱.

۲۳. ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، فص عاشر، ص ۱۰۸.

۲۴. سورة البقره، آیه ۱۱۵، بهر طرف که رو کنید به سمت و سوی خدا رو کرده‌اید.

۲۵. اساس التوحید، آشتیانی، محقق میرزا مهدی، ص ۷۲ و ۷۳.

بطور و تحيئه بحیثیه لا انفصال شیء مبین عنه،
فاتقن هذا المقام الذي زلت فيه أقدام أولى العقول
والأفهام.^{۲۶}

یعنی با سلوک عرفانی نهایت علت و معلول به اینجا
منتهی شد که علت، امری حقیقی است و معلول جهتی از
جهات او و حیثیتی از حیثیات اوست و نه شیء مبین و
مستقل از علت. ارزش این مقام را که قدمهای صاحبان عقل
و فهم در اینجا لغزیده است بخاطر سپرده و قدرش را بدان.
هفتمین فرق: تفاوت هفتم در معرفت نفس است که
حکما معرفت نفس را وسیله و ابزار معرفت خدا می دانند
- بمانند دو مقدمه صغری و کبری که موجب حصول علم
به نتیجه است - و لیکن ابن عربی این نحوه خودشناسی را
تخطئه کرده و گفته است هر کس معرفت نفس را از طریق
فلسفه جستجو کند مانند کسی است که متورم را چاق
انگاشته و در غیر آتش دمیده باشد و می گوید اینان
مصدق آیه شریفه: ﴿الذین ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا
وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا﴾^{۲۷} می باشند بعقیده او
معرفت انسان به نفس خودش وسیله معرفت پروردگار
نیست، از اینجهت که قدرت و عظمت او را از طریق ادراک
نفس، درک می کند و اسراری که خداوند در نفس، بودیعت
نهاده است، می شناسد.

انسان با معرفت نفس پروردگارش را می شناسد و
جاهل می ماند به پروردگارش بهمان اندازه که به نفس خود
جهل دارد زیرا نفس، مظهر خارجی ربّ است، یا اینکه
نفس مرآت است که پروردگارش در آن تجلی کرده است؛
آن تجلی را می بیند و درک می کند. مراد به ربّ در این
مورد، حق متجلی به اسماء الهیه در صور اعیان ممکنات
است، نه حق من حیث هو فی ذاته که از هر تعینی و از هر
نسبتی و اضافه به عالمی بعید است، زیرا حق از این نظر
ببیناز از جهانیان است و از هر معرفت و ادراکی منزّه است.
حقی که قابل درک و شناسایی است او حق ظاهر
است و حق ظاهر، بجز عالم نیست. و نفس انسان جزئی از
عالم بلکه کاملترین جزء در عالم است. بنابراین معنی «من
عرف نفسه فقد عرف ربّه» اینست که حق ظاهر در نفس خود
را می شناسد.
البته شناسایی نفس جز از طریق سیر و سلوک و

ریاضت ممکن نیست. سیر و سلوک است که انسان را از
ذات و صفات خود فانی ساخته به مقام جمع بلکه به مقام
جمع الجمع می رساند.

*** راهی که عرفا و صوفیه در باب معرفت
می یابند کاملاً با طریقه فلاسفه متفاوت
است، زیرا طریق روشن و راستی که سالک
را به گوهر تابناک حقیقت می رساند
«ذوق، وجدان، سیر، سلوک، مجاهدات،
ریاضت، کشف و عیان است» و فقط از
همین راه می توان به علم یقینی نایل آمد.**

اینچنین خودشناسی که در واقع فنا و اضمحلال است
«بینی وینک ائی ینازعنی - فأرفع بلفظك ائی من البین» میان
من و تو «من و انانیت» مزاحمت و حجاب بوجود آورده
است، بلطف خودت «انانیت» را از میان بردار!
از وجود خود چو نی گشتم تهی

نیست از غیر خدایم آگهی

مساوی با معرفت رب است.^{۲۸}

با پیش هم نهادن حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»
و آیه شریفه: ﴿نسوا الله فأنسيهم أنفسهم﴾^{۲۹} ظرافت
منطقی را بنحو زیبایی ارائه می دهند. چون این حدیث با
این آیه در حکم عکس نقیض هستند، چون عکس نقیض
حدیث: «من لم يعرف ربّه لم يعرف نفسه» است که تقریباً با
آیه شریفه هم معنی است.

برای ترجیح دادن نظریه ابن عربی به نظریه فلاسفه از
عقل و نقل در پیش روی خود مشکلی نمی بینیم. الحمدلله
أولاً و آخراً.

* * *

۲۶. ملاصدرای شیرازی، محمد، اسفار، ج ۲، فصل ۲۶، از مرحله
پنجم، ص ۳۰۱.

۲۷. سوره کهف، آیه ۱۰۴.

۲۸. در تنظیم هفتمین فرق فصوص الحکم، فص شعی، ص ۱۲۵؛
تعلیق دکتر عقیفی، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ جزوه درسی استاد مطهری،
رابطه فلسفه و عرفان مورد استفاده قرار گرفته است.

۲۹. سوره الحشر، آیه ۱۹.